

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Iran's M.

آئینه ایران

محمد قراگوزلو
۱۹ اپریل ۲۰۱۵

صلح اٹومی در چند پرده!

یکم. روزی روزگاری – که خاطره اش چندان تاریخی نشده است – قرار بود "راه قدس از کربلا بگذرد" و "تا رفع فتنه از عالم" جنگ ادامه یابد حتا اگر "بیست سال" طول بکشد. اما چنان نشد به حکم این که "حفظ نظام اوجب واجبات است" و این یعنی پراگماتیسمی که در جهان سیاست نویراست! زمانی که دانسته آمد نه برای فتح کربلا و نه حتا برای حفظ جزیره فاو بلکه برای تأمین لوازم تعادل و تثبیت وضع موجود جبهه ها مقادیر قابل توجهی سلاح سنگین و نفرات رزمی لازم است و امکان تهیه آن ها از توان مالی دولت خارج است، همه شعارها و آرمان ها در متن پذیرش قطعنامه ۵۹۸ ذوب شد و به هیأت شوکرانی در آمد که از آن به "جام زهر" تعبیر می شود. اصطلاحی که در ادبیات سیاسی ایران مفهوم "تسلیم مطلق" را تداعی می کند. گفته می شود در آن ماجرا رفسنجانی – در مقام جانشین فرمانده کل قواء – و نخست وزیر وقت نقش اول و دوم را ایفا کرده اند. این دو با وجود اختلاف پیدا و پنهان در امور مختلف اقتصادی سیاسی در زمره رهبران واقعهگرا و پراگماتیست حاکمیت به شمار می روند و چندان بیبوهه نیست که بعد بیست سال و به هنگام هنگامه انتخابات دهم ریاست جمهوری و حوادث بعد از آن (۱۳۸۸) در کنار هم ایستادند. فرمان آتش بس دائم به اعتبار موقعیت کریزماتیک و اتوریتیه بی چون و چرای رهبر وقت جمهوری اسلامی صادر شد و بدون کمترین مقاومتی از سوی همه فرماندهان و سیاستمداران دولت و حاکمیت پذیرفته شد. در آن برهه صف بندی های سیاسی حاکمیت به گونه دیگری بود و اگر چه دو خط رقیب در سپهر سیاسی کشور فعال بودند اما اهداف و برنامه های آن دو جناح با امروز متفاوت بود. جریان خط امام – که امروز اصلاح طلب و مشروطه خواه شده و دل و دین به یو اس آ باخته است آن روز خود را "چپ" و "ضد امپریالیست" می دانست و جناح مخالف خود در روزنامه رسالت را به تبعیت از "اسلام امریکائی" متهم می کرد. امروز اما نگرش سیاسی این دو جناح جا به جا شده است. چندان که جناح راست شده است "ضد امپریالیست" و جناح "چپ" به عکس! این نیز از طرفه های تحفه سیاست ایران است لابد. جنگی که "نعمت" بود با تحمیل شدیدترین خسارات اقتصادی تاریخ معاصر و بدون هیچ دستاوردی برای مردم فرودست تمام شد. در واقع از آغاز، ادامه و پایان جنگ هیچ دیگی برای مردم زحمتکش نجوشید، سهل است در تمام این فرایند اردوی کار و زحمت متحمل لطمات جدی گردید. در ادامه پایان جنگ از یک سو خاوران به یک گلزار تمام عیار تبدیل شد و از سوی دیگر برنامه نئولیبرالی تعدیل ساختاری کلید خورد. شوک خاوران نه فقط ضرورت بی بدیل اتخاذ چنان سیاستی بود بلکه چراخ سبز به آی

ام اف هم بود. هر دو جناح بورژوازی ایران نیز در دو مورد پیش گفته توافق کامل داشتند. بالاخره با وجود یک جامعه پویا و معترض و با وجود سازمان ها و افراد چپ و مترقی نمی توان به سادگی زیر پای سرمایه فرش پهن کرد. آن روز نه از یک دیپلمات معمولی به نام "دکتر ظریف قهرمان" خبری بود و نه خرده بورژوازی سفلۀ ایرانی این سان پروار شده بود که با ماشین های لوکس و دماغ های عمل کرده به ونک و پاسداران و نیاوران بریزد و هلهله کند.

دوم. دوران ما از دو منظر با تمام ادوار تاریخ متفاوت است. این تفاوت در خاورمیانه و افریقا برآستی ممتاز و متمایز است. از یک سو دولت های فرعی سرمایه داری در متن جنبش نان و آزادی از پا در آمده اند و از سوی دیگر به سبب فقدان یک آلترناتیو مترقی سیاسی ارتجاعی ترین شکل ممکن یک جریان سیاسی عروج کرده است. تحقیقاً سوسیالیست ها در تحولات سیاسی افغانستان و عراق و مصر و لیبیا و یمن و بحرین و حتا تونس نظاره گری خنثا بیش نبوده اند. به یک اعتبار ضلع اصلی ستراتیژی "سوسیالیسم یا بربریت" در منطقه ما به کلی غایب است. آن جنبش رزمندۀ کارگری هم که در مصر و عراق جاری بود از سوی مافیای سولیداریتی سنتر مصادره شد تا اینک " از چشم ها خونابه روان" باشد. این شکست اما در ایران به اشکال دیگری تجربه شده است. شکست در مطلع انقلاب بهمن ۵۷، شکست در دهۀ سیاه ۶۰ و شکست های متعدد متعاقب آن که با خصلت عدم توانائی در سازمان یابی طبقاتی کارگران و نافرجامی در متن توده نی شدن و ناکامی در ایجاد یک آلترناتیو سیاسی تعریف می شود و خود را به صورت محفل های هیپروتی "حزب ساز" آن هم به شکل اسکاپی و اینترنتی نشان می دهد. در مقابل چنین شکستی بورژوازی ایران نیز چندان پیروز نبوده است. این بورژوازی اگر چه به لحاظ تجمیع ثروت و سرمایه شخصی در تمام تاریخ بی مانند است و در فریبهی مالی به تنهایی در صدر جدول بورژوازی جهانی ایستاده است اما هرگز نتوانسته است مانند بورژوازی کوریای جنوبی و اندونزی و ترکیه در مناسبات سرمایه داری جهانی به وظایف خود عمل کند. این بورژوازی گاه با محمد خاتمی عاقل می شود و با "تمدن ها گفت و گو" می کند و بی گاه با احمدی نژاد کلنگ به دست می گیرد و به جان افسانۀ هولوکاست می افتد و زمانی دیگر با حسن روحانی به "تدبیر" می گردد. چنین تناقضی را چه گونه باید تبیین کرد؟

سوم. یک تحلیل بسیار سطحی به ما می گوید که دولت "تدبیر و امید" در متن توافق لوزان به پیروزی بزرگ ملی دست یافته است و از روابط خارجی تنش زدوده است. نمایندگان سیاسی این تحلیل در زمین پهناوری به وسعت جلائی پور تا فرخ نگهدار جا خوش کرده اند. از "اپوزیسیون" اصلاح طلب تا لیبرال و جمهوریخواه و سوسیال دموکرات و ملی مذهبی و ملی سکولار و غیره. این جماعت نه با بورژوازی ایران مشکل و مسأله دارند و نه دل در گرو نان و آزادی دارند. بغض این جماعت با امثال احمدی نژاد و حامیان دلواپس اوست که با بی تدبیری روند انباشت سرمایه را مختل کرده و راه پرواز تهران و اشنگتن را بسته است. جناح "رادیکال" این جماعت را در بیانیه " کرکس ها....." دیدیم. معجونی از چریک فدائی سابق و لیبرال امروز با مجاهد توابع و غیره که به بهانه بروز جنگ ناگهان "ضد امپریالیست" شده بودند و سلاح به دست در کنار "برادران بسیج و سپاه" ایستاده بودند و از مام میهن دفاع می کردند. یک شعبۀ دیگر این جناح در انتخابات یازدهم به میان آمد و به ما اندرز حکیمانه داد که "اگر می خواهید ایران سوریه نشود به روحانی رأی بدهید!" این "اپوزیسیون گل و گشاد" یک خط متمایل به "اقتصاد توسعه" هم دارد که با تکیه به تقویت سرمایه داری داخلی و ترجیح حاج آقای بازار تهران، به "کاپیتالیست های نجس غربی" می تازد اما با چشمک به "آرمان روابط عمومی" حسن روحانی از ورود سرمایه حمایت می کند!! تناقض را ببین. باری تحلیل هر یک از این خطوط بیرون از حوصلۀ این مجال است اما نکته نباید گذشت که توافق

لوزان البته مخالفان سرسختی هم دارد. "دلوایسان" ارزشمداری که از میدان "دور زدن تحریم ها" تریلیاردر شده اند و حرص و آز پول جمع کردن شان تمامی ندارد.... این افراد و سازمان ها - که با دولت احمدی نژاد تداعی می شوند - در نهادهای نظامی و امنیتی و مجلس و غیره جا خوش کرده اند. به عبارت دیگر دعوای طرفین در خصوص توافق لوزان بر سر چه گونگی ورود و خروج و انباشت سرمایه دور می زند و هیچ ربطی به دفاع از منافع مردم فرودست ندارد. یک عده می خواهند سرمایه داری ایران را با تکیه به سرمایه داری غرب شکوفا کنند و عده ای دیگر به دنبال آن اند که از طریق چین و روسیه به اختلال روند انباشت پاسخ دهند. تقابل این دو جناح را به وضوح می توان در سخنرانی ابتدای سال جاری (اول فروردین [حمل] ۱۳۹۴ در مشهد) رهبر جمهوری اسلامی در مشهد مشاهده کرد:

" یک نگاه می گوید که ما پیشرفت اقتصاد را باید از ظرفیت های درون کشور و درون مردم تامین کنیم..... نگاه دوم به اقتصاد کشور نگاه به پیشرفت اقتصاد با استفاده از کمک بیرون از مرزهاست؛ می گوید سیاست خارجی مان را تغییر بدهیم تا اقتصاد ما درست بشود.... این نگاه دوم یک نگاه کاملاً غلط و عقیم و بی فایده است....." (روزنامه کیهان تهران ۱۵ فروردین [حمل] ۱۳۹۴)

نگفته پیداست که نگاه دوم - که رهبر نظام حاکم آن را "غلط و عقیم و بی فایده" می خواند- برنامه اصلی دولت یازدهم است. حسن روحانی تمام امیدهای خود را برای کنترل بحران اقتصادی کشور معطوف به "تعامل و تعادل" با سرمایه داری غرب و به طور مشخص اروپا و امریکا متمرکز کرده است. زمانی که ایشان در داووس به کمپانی های نفتی "پیشنهاد سکسی" به منظور سرمایه گذاری در صنعت نفت فرسوده ایران می داد در واقع به نحو آشکاری همین سیاست را دنبال می کرد. دولت روحانی به خوبی می داند که تحقق چنین سیاستی با وجود تحریم های اروپا و امریکا غیر ممکن است و شکستن تحریم ها نیز در گرو تعطیلی غنی سازی اورانیوم و پائین کشیدن کرکره پروژه هسته ئی است. این که از زمان کسب تصدی گری دولت یازدهم تمام اهتمام روحانی معطوف سیاست خارجی با تمرکز بر آتش بس هسته ئی بوده ، مؤید این خط است که او به تبع پدر خوانده مادی و معنوی جریان سیاسی خود (رفسنجانی) قرص و محکم بر این باور هستند که بدون اصلاح سیاست خارجی و بدون احمدی نژاد زدائی هیچ پاسخ کاپیتالیستی به بحران کاپیتالیستی کنونی امکان توفیق ندارد. آن زمان هم که رفسنجانی کاندیداتوری خود در انتخابات یازدهم را منوط به موافقت رهبری می کرد در واقع می خواست بگوید که اگر نگاه اول کنار برود و بپذیرد که با احمدی نژاد شکست خورده است " من می آیم!"

در این جا یک نکته مهم مطرح می شود. همه می دانیم که سیاست خارجی نظام حاکم در سطح کلان تابع دیدگاه و سیاست گزاری رهبر است. این مسأله به ویژه در پرونده بسیار حیاتی هسته ئی به شکلی کاملاً ویژه بروز می کند. با این توصیف و با توجه به این که به اذعان روحانی و ظریف و اخیراً هم علی مطهری توافق لوزان با "نظارت دقیق رهبر" صورت بسته است؛ چه گونه می توان این تناقض را تبیین کرد؟ شکی نیست که امضای چنین توافقی به مراتب گشادتر از اندام نحیف امثال ظریف و علی اکبر صالحی و حتا حسن روحانی است. از سوی دیگر مخالفت علنی رهبر با دو مرحله ئی شدن توافق نیز جای یک تأمل دیگر را باقی می گذارد.....

چهارم. در مورد ابعاد سیاسی پروژه هسته ئی ایران صاحب این قلم پیش از این در دو مقاله مبسوط "بن بست دو راهی" و "تشدید تحریم ها و امکان جنگ میان ایران و امریکا" به تفصیل سخن گفته است. همچنین در یک مصاحبه با تلویزیون برابری دلایل و زمینه های "نرمش قهرمانانه" را بررسی کرده است. سیر وقایع و اوضاع کنونی به وضوح نشان می دهد که آن دو مقاله و مصاحبه در شمار معدود تحلیل هائی است که زمان نه فقط اعتبارشان را

نشکسته است بل که قوت و انسجام شان نیز به اثبات رسیده است. پروژه هسته ئی ایران نزدیک به دویست میلیارد دلار هزینه داشته است. علاوه بر این خسارات ناشی از تحریم ها چنان است که یک مقام امریکائی می گوید " تنها در ۳ سال گذشته بیش از ۲۰۰ میلیارد دلار به اقتصاد ایران ضربه خورده است." بی دلیل نیست که همه مقامات شرط اولیه توافق را لغو تحریم ها دانسته اند. این که در توافق لوزان و متعاقب آن چنین توفیقی به دست آمده است یا خواهد آمد مسأله دیگری است که حتا با تفاوت برداشت ها از متن توافق و توافقات پشت پرده و ضمنی نیز قابل ارزیابی نیست. موضوع این مقاله نیز اساساً چیز دیگری است.

بگذارید این گونه ادامه دهیم احمدی نژاد که بارها تحریم ها را "کاغذ پاره" خوانده بود وقتی به زمین سفت واقعیت تلخ تحریم خورد در پاسخ به انتقادات علی لاریجانی ناگزیر دست ها را بالا برد. لاریجانی و محافظه کاران میانه که با دولت دوم احمدی نژاد سرشاخ شده بودند اوضاع وخیم اقتصادی کشور را ناشی از "سوء مدیریت" دولت می دانستند و تحریم را بی اثر می خواندند. همان احمدی نژاد "کاغذ پاره" در پاسخ به این انتقاد لاریجانی گفته بود " اگر تحریم ها اثر نداره لابد سیاست های ایشان اثر داره!!!" در واقع با ذکر این فاکت می خواهم بگویم که فشار شکننده تحریم ها نه فقط پائین و مردم فرودست را درمانده کرده بود- است- بلکه حاکمیت را ناتوان و روند انباشت سرمایه را نیز مختل کرده است. البته در متن تحریم بسیاری از دلواپسان به نان و نوائی رسیدند که بابک زنجانی فقط یک نمونه است. باری در اواسط دولت احمدی نژاد فشار روزافزون تحریم برای حاکمیت غیر قابل تحمل شده بود. این شکنندگی در صحبت های جنجالی رفسنجانی در شیرگاه مازندران به وضوح دیده شد:

" ما در محاصره، تحریم و بایکوتیم و نمی توانیم از منابع استفاده کنیم، باید گران بخریم و در دریافت پول هم با مشکلات فراوان روبه رو هستیم...."

از سوی دیگر در جریان مناظرات انتخابات یازدهم این فقط حسن روحانی نبود که به سیاست خارجی تهاجمی احمدی نژاد حمله می کرد و سعید جلیلی را به عنوان نماینده آن خط و البته مذاکره کننده هسته ئی به باد انتقاد می گرفت. حتا مشاور ارشد رهبر در امور بین الملل (علی اکبر ولایتی) نیز منتقد سیاست هسته ئی بود. چنین مخالفتی به وضوح نشان می داد که خط احمدی نژاد و حامیانش در سپاه و حوزه و جبهه پایداری عملاً به بن بست رسیده است. علاوه بر این فاکت سیاسی منابع مختلف گفته اند - و داخلی ها نیز تکذیب نکرده اند- که مدت ها پیش از دولت روحانی مذاکره با امریکا در خصوص روند پرونده هسته ئی و برخی مسایل دیگر به میانجی گری عمان و سلطان قابوس شروع شده بود. در واقع می خواهم نتیجه بگیرم که دولت روحانی چه ماحصل توافق دو جناح و "دست آورد" نظام سیاسی حاکم باشد و چه نتیجه استیصال و رویکرد نسبی مردم، تنها گزینه مناسب برای توافق با امریکا بوده است. برای عبور از احمدی نژاد و اذعان به شکست هیچ یک از گزینه های محافظه کاران شایسته نبود. آن چه که این روزها به حساب " تدبیر" روحانی - ظریف نوشته می شود می توانست به همین شکل به حساب علی اکبر ولایتی و حتا قالی باف واریز شود. قالی باف با سپاه تداعی می شد و مهره مناسبی نبود و ولایتی هم با وجود نزدیکی به رفسنجانی و مؤتلفه با جاهای دیگر تداعی می شد. این نکته را گفتم تا نتیجه گرفته باشم که قهرمان سازی پوشالی خرده بورژوازی و بورژوازی وطنی از روحانی و ظریف و فضا سازی های اخیر رسانه های برتر اصلاح طلب و گنده کردن تصاویر دیپلمات های میان مایه تا کجا پوچ و پوشالی است. با خرده بورژوازی و بورژوازی کیسه گشاد سخنی ندارم اما اگر در این میان از مردم زحمتکش کسی را لبخند شادی بر چهره نشسته باشد تنها می توان زمزمه کرد:

خوش بینی برادرت ترکان را آواز داد.....

پنجم. سوسیالیست ها نه با جنگ ایران و عراق موافق بودند و نه با صلح مخالف! سوسیالیست ها روند حوادث را نه بر اساس منافع ملی بل که بر مبنای منافع طبقاتی کارگران و زحمتکشان می سنجند. شادی و غم سوسیالیست ها تنها با شادی و غم مردم فرودست است که معنا می شود. توافق هسته ئی و هر گونه تحول سیاسی دیگر را باید بر همین مبنا سنجید. شکی نیست که دود تحریم ها مستقیم به چشم مردم ندار و سود آن به جیب الیگارشی دارا رفته است. اگر از شکسته شدن زنجیر تحریم گشایشی در زندگی مردم فرودست ایجاد شود باید به استقبال آن رفت. اما تجربه این ۳۶ سال با فاکت و آمار نشان می دهد که چنین نیست. پیش از تحریم دستمزد و رفاه و آزادی بهتر از بعد از تحریم نبود. دولت احمدی نژاد در اوج شکوفائی نفتی بیش از ۸۰۰ میلیارد دلار در آمد نفتی داشت اما دستمزدها را سال به سال ده ها برابر زیر نرخ تورم منجمد می کرد. دولت روحانی - میراث دار دولت سازندگی - مفتخر است به خصوصی سازی و خدمت به اتاق بازرگانی! و البته پای بند است به سیاست اقتصاد مقاومتی که نام دیگر ریاضت اقتصادی است. ممکن است در نتیجه "صلح اتمی" سرمایه بیاید و یحتمل خواهد آمد اما خلاف توهم پراکنی نوکینزین های وطنی این راه به بهبود اندک معیشت مردم فرودست ختم خواهد شد. در بهترین و ایده آل ترین شرایط که به گفته اصلاح طلبان کم و بیش سیصد سال طول می کشد ایران با این سیاست ها قرار است بشود کوریای جنوبی یا ترکیه!

ششم. آیا شکست اتمی با قلع و قمع سوسیالیست ها و فعالان شناخته شده جنبش کارگری تلافی خواهد شد؟ چیزی شبیه کشتار تابستان ۶۷ متعاقب شکست در جنگ؟ دور می دانم. شکی نیست که بورژوازی ایران نه دموکرات شده و نه راه مدارا در پیش گرفته است. تنها می توان گفت در شرایط کنونی کشور و با وجود توازن قوای طبقاتی جدید شبیه سازی شکست ۹۴ با شکست ۶۷ غیر واقع بینانه است.

هفتم. گفته می شود بعد از حصول توافق نهائی گام بعدی امریکا تلاش برای انهدام راکت های بالستیک سپاه و طرح مؤلفه حقوق بشر و حمایت از بسط آزادی های فردی و شهروندی است. راکت را نمی دانم اما دفاع از حقوق انسان به مفهوم واقعی آن از سوی امپریالیسم یک مهمل بیش نیست. اسرائیل و عربستان و امثال آن ها ساده ترین حقوق اولیه بشر را به سخره می گیرند و متحدان اصلی امریکا هستند. دفاع دموکرات ها و کارتر از حقوق بشر زمانی واقعی شد که نطفه های یک جنبش ضد استبدادی در ایران شکل بسته بود.

سوسیالیست ها از توافق لوزان نه خوشحال اند و نه غمگین.

بیا برویم به کار خودمان برسیم!